

خاورمیانه به شمار می‌آمد دل خوشی نداشت و ایران هم که در معرض تحریکات و خرابکاری عوامل عراقی در مرزهای جنوبی خود بود از هر کاری که موجب تضعیف حکومت بغداد گردد استقبال می‌نمود. این وحدت نظر موجبات یک توافق پنهانی بین تهران و واشنگتن را درباره کمک به شورشیان کرد شمال عراق فراهم آورد.»

«توافقی که درباره کمک آمریکا به کردهای شمال عراق از طریق ایران به عمل آمد بقدری محرمانه بود که حتی اعضای شورای امنیت ملی آمریکا هم در جریان آن قرار نگرفتند. فقط کیسینجر مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور و چندتن از وزیران کابینه و مقامات سیا در جریان این برنامه بودند و ترتیبات ارسال کمک برای کردها نیز در سفر «جان کانالی» وزیر خزانه‌داری آمریکا به تهران و ملاقاتهای وی با شاه و سایر مقامات مسئول ایرانی داده شد. از جمله این کمک‌ها اسلحه و مهمات ساخت شوروی و چین به ارزش دهها میلیون دلار بود که در جنگ ویتنام بدست آمریکائیکها افتاده بود، زیرا می‌بایست چنین وانمود شود که کردها این سلاحها را در جنگ با نیروهای عراقی به غنیمت گرفته یا از منابع دیگری بدست آورده‌اند. ملامصطفی بارزانی رهبر شورشیان کرد با دریافت این کمکها تشجیع شد و گمان کرد که آمریکا از اصل استقلال کردستان حمایت می‌کند.»

«کردها گرفتاری بزرگی برای دولت عراق بوجود آورده بودند و اسرائیل هم از این بابت راضی بود، ولی شاه در ماه مارس سال ۱۹۷۵ بطور غیرمنتظره و غافلگیرکننده‌ای با عراق کنار آمد... شاه که از عواقب پیروزی شورشیان کرد شمال عراق و تقویت فکر ایجاد یک کردستان مستقل در منطقه نگران بود از میانجیگری الجزایر استقبال کرد و طرفین متعهد شدند که از کمک به دشمنان رژیم طرف مقابل خودداری نمایند. این توافق شامل حل اختلافات مرزی و قطع جنگ تبلیغاتی بین دو طرف نیز بود. آمریکا در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفت. کردها بحال خود رها شدند و در برابر حملات سنگین ارتش عراق، که پس از این توافق آغاز گردید، از مواضع خود عقب‌نشینی کردند. عده‌ای به خاک ایران گریختند و بقیه به شرایط دولت عراق گردن نهاده و تسلیم شدند...»^{۱۴}

تصمیمات کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره نیز، که شاه در آن نقش موثری ایفا کرد، بر نگرانی‌های آمریکا و کشورهای صنعتی غرب درباره نقش اوپک در اقتصاد جهانی افزود. نویسنده، در همان زمان نتایج کنفرانس سران اوپک را در مقاله‌ای تحت عنوان «اوپک، پس از کنفرانس الجزیره» تشریح کردم، که نقل قسمتی از همان مقاله برای درک اهمیت تصمیمات کنفرانس الجزیره و دلایل نگرانی آمریکا و کشورهای صنعتی غرب از نتایج این کنفرانس کافی به نظر می‌رسد. در آن مقاله آمده بود:

ایالات متحده آمریکا، که از اوائل سال ۱۹۷۴ با تشکیل کنفرانس انرژی واشنگتن در تدارک یک جبهه‌بندی بزرگ در برابر سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) بود، پس از آنکه از تلاش خود برای ایجاد چنین وحدتی به رهبری آمریکا نتیجه نگرفت در صدد ایجاد شکاف و اختلاف بین کشورهای عضو اوپک برآمد و در این راه تمام امکانات خود را، از نفوذ در محافل حاکمه بعضی از کشورهای عربی تا تهدید مداخله نظامی برای ارباب دیگران، به کار بست. ولی هیچ‌یک از این تدابیر موثر نیفتاد و تشکیل کنفرانس سران کشورهای صادرکننده نفت در الجزیره، که وحدت و همبستگی کامل اوپک را در برابر جهان صنعتی به ثبوت رسانید، نقطه پایان همه این تلاشها بود.

نخستین کنفرانس سران کشورهای صادرکننده نفت، که با حضور پادشاهان و رؤسای جمهور و نمایندگان عالیمقام سیزده کشور عضو اوپک در الجزیره تشکیل شد، در پایان مذاکرات سه روزه خود اعلامیه‌ای منتشر کرد که نه فقط مؤید وحدت نظر کشورهای عضو اوپک در مسئله نفت بود، بلکه دید مشترک آنها را نسبت به مسائل اقتصادی جهان نشان می‌داد. این اعلامیه با تأکید بر تصمیمات ششمین مجمع عمومی خاص ملل متحد درباره مسائل مربوط به مواد خام و حق حاکمیت سلب نشدنی کشورها در مورد مالکیت و بهره‌برداری و قیمت‌گذاری منابع طبیعی خود آغاز شده و ضمن طرد سیاست تهدید و اعمال فشار و صف‌آرایی کشورهای صنعتی در برابر اوپک، همبستگی کشورهای صادرکننده نفت و اتخاذ تدابیر مشترک در برابر هرگونه تهدید و تجاوز را تأکید می‌نماید.

کنفرانس سران اوپک در الجزیره، در عین حال که از فکر مذاکره با کشورهای مصرف‌کننده نفت برای حل مشکلات اقتصادی جهان استقبال کرده، پیشاپیش خط مشی اوپک را در این مذاکرات تعیین نموده است. اصول سیاست اوپک در مذاکرات آینده با کشورهای صنعتی، براساس اعلامیه کنفرانس الجزیره در

چند نکته اساسی زیر خلاصه می‌شود:

۱- اوپک کاهش قیمت نفت و پیشنهادهای از قبیل تعیین قیمت «کف» یا حداقل برای نفت را که از طرف کیسینجر وزیر امور خارجه آمریکا عنوان شده نمی‌پذیرد و تغییرات آتی قیمت نفت را با تورم بین‌المللی مرتبط می‌سازد.

۲- اوپک با هر اقدامی که موجب کاهش قدرت خرید نفت بشود، چه از طریق تغییر ارزش مبادله پولهای بین‌المللی و چه افزایش بهای مواد اولیه و کالاهای ساخته شده کشورهای صنعتی مقابله می‌کند و از سوی دیگر خواهان تضمین ارزش سپرده‌های بانکی و سرمایه‌گذارهای کشورهای صادرکننده نفت در کشورهای صنعتی است.

۳- اوپک مسئله نفت و تثبیت قیمت آنرا از سایر مسائل مربوط به مواد خام جدا نمی‌داند و به همین جهت در مذاکرات آینده خود با کشورهای مصرف‌کننده نفت کوشش خواهد کرد این مسائل در مجموع و با توجه به مفاد قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره مواد خام حل و فصل شود.

۴- اوپک مسائل مربوط به جهان سوم و کمک به رشد و توسعه و حل مشکلات اقتصادی کشورهای فقیر را نیز در دستور مذاکرات آینده خود با کشورهای صنعتی قرار داده و پیشنهاد ایران برای اقدامات مشترک و هماهنگ کشورهای صادرکننده نفت و ممالک پیشرفته صنعتی، به منظور کمک به کشورهای جهان سوم مورد تأیید کنفرانس سران اوپک قرار گرفته است.^{۸۵}

شاه پس از بازگشت از کنفرانس سران کشورهای عضو اوپک در الجزیره، و تشکیل کنفرانس وزیران خارجه ایران و عراق و الجزایر در تهران، که به امضای قرارداد حل اختلافات مرزی ایران و عراق منجر شد، سیاست دوستی و همکاری با کشورهای عربی را در پیش گرفت و به موازات آن روابط ایران و اسرائیل رو به سردی نهاد. مطبوعات آمریکا، که عمدتاً در اختیار یهودیان و ناشر افکار محافظ طرفدار اسرائیل در آمریکا هستند از همان سال ۱۹۷۵ زبان به انتقاد از سیاستهای «توسعه طلبانه» و «غیرواقع بینانه» شاه گشودند و اختناق سیاسی و شکنجه در زندانهای ساواک برای نخستین بار مورد توجه مطبوعات و رسانه‌های خبری غرب قرار گرفت. در سال ۱۹۷۶

۸۵- «اوپک، پس از کنفرانس الجزیره» - نویسنده محمود طلوعی. مجله مسائل جهان.

انتشار یک رمان تخیلی بنام «سقوط ۷۹»^{۸۶} بقلم یک نویسنده یهودی بنام «پل اردمن»^{۸۷} نام شاه را، به عنوان عنصر خطرناکی که خیالات جنون آمیزی در سر دارد و رویای تسلط بر جهان را در سر می‌پروراند، بر سر زبانها انداخت. این داستان تخیلی، که مطبوعات و رسانه‌های خبری غرب سروصدای زیادی در اطراف آن براه انداختند، بر این اساس استوار شده است که شاه به سلاح اتمی مجهز می‌شود و به خیال تسلط بر تمام منابع نفتی منطقه خلیج فارس و تجدید عظمت امپراطوری ایران می‌افتد و با این ماجراجویی نظم و امنیت بین‌المللی را برهم می‌ریزد. داستان، بدنبال برگزاری جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران و ساختمان نیروگاه‌های اتمی و ادعاهای شاه درباره اینکه ایران بزودی به سومین قدرت جهان، پس از آمریکا و شوروی، مبدل خواهد شد منتشر می‌شود و به همین جهت مطبوعات آمریکا و کشورهای دیگر غرب، که عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران یهودی است، این داستان تخیلی را یک تصویر نزدیک به واقعیت از خطری که ممکنست جهان با آن روبرو شود مورد بحث قرار می‌دهند.

در همین سال ۱۹۷۶ یک تحقیق دانشگاهی درباره ایران، که نخستین بار در سال ۱۹۷۱ در تیراژ محدودی چاپ شده بود، در تیراژ وسیع منتشر می‌شود و مطبوعات آمریکا که در چاپ اول این اثر توجه زیادی به آن نکرده بودند به نقد و بررسی مطالب این کتاب می‌پردازند. عنوان کتاب «نخبگان سیاسی در ایران»^{۸۸} است که از طرف دانشگاه معروف «پرینستون»^{۸۹} آمریکا چاپ شده و نویسنده آن پروفیسور «ماروین زونیس»^{۹۰} که در زمان نگارش این کتاب رئیس «مؤسسه آمریکایی تحقیقات ایرانی»^{۹۱} بوده است، برای نوشتن این کتاب چندین بار به ایران سفر کرده و با شاه و ۱۷۰ نفر از شخصیت‌ها و مقامات ایرانی و حتی مخالفان رژیم ملاقات و گفتگو کرده است. زونیس

86- the Crash of 79

87- Paul E. Erdman

88- The Political Elite of Iran

89- Princeton

90- Marvin Zonis

91- American Institute of Iranian Studies

در مقدمه کتاب خود می‌نویسد که دسترسی به اطلاعاتی که در این کتاب جمع‌آوری شده و ملاقات با مقامات و شخصیت‌های مختلف ایرانی، بدون «لطف و عنایت» مخصوص شاهانه امکان‌پذیر نبوده، با وجود این مضمون کتاب کاملاً در جهت مخالفت با رژیم و انتقادات تند و گزنده از نظام حکومتی گذشته است. به همین جهت بعد از انتشار این کتاب در آمریکا، ورود آن به ایران ممنوع شد و نسخه‌ای از آن که در اختیار نویسنده است در سال ۱۹۷۶ چاپ شده و بعد از انقلاب بدست من رسیده است.

کتاب «نخبگان سیاسی در ایران» بعد از گذشت بیش از بیست سال از انتشار آن در آمریکا، هنوز یکی از مهمترین کتابهای مرجع درباره ایران به‌شمار می‌آید و به همین جهت اشاره‌ای فهرست‌وار به بعضی از مطالب آن در این کتاب ضروری به نظر می‌رسد، بخصوص از این نظر که کتاب مزبور یکی از عوامل شکل‌دهنده به افکار مقامات سطح بالای حکومت آمریکا درباره مسائل مربوط به ایران بوده و در سیاست‌گذاریهای غلط آمریکا در ایران در سالهای پیش از انقلاب و در جریان انقلاب کم و بیش اثر گذاشته است.

در مقدمه کتاب، پس از شرح تحولات سیاسی ایران در دوران سلطنت محمدرضا شاه، آمده است که «هرچه بر قدرت شاه و کنترل او بر زندگی سیاسی کشور افزوده می‌شود میزان وابستگی او به آمریکا کاهش می‌یابد و شاه که در گذشته برای حفظ تاج و تخت خود به کمک و حمایت آمریکا نیاز داشت، اکنون احساس می‌کند که وابستگی به آمریکا آزادی عمل او را محدود ساخته و مثل باری بر دوش او سنگینی می‌نماید». نویسنده اضافه می‌کند که شاه برای کاستن از میزان وابستگی خود به آمریکا بسوی دوستان و متحدین جدیدی رفته، با شورویها که در گذشته بزرگترین دشمن او به‌شمار می‌آمدند پیمان دوستی و حتی همکاری نظامی بسته و روابط بازرگانی خود را با کشورهای کمونیست گسترش داده است.

«زونیس» پس از شرح موفقیت‌هایی که در سیاست داخلی و خارجی نصیب شاه شده، و اشاره به افزایش درآمد ملی و طرحهای عمرانی و اصلاحات اجتماعی و پروژه‌های صنایع سنگین که در دست اجراست، اضافه می‌کند که با وجود همه این موفقیت‌ها، شاه از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار نیست و حزب واحد سیاسی

کشور^{۱۲} ریشه‌ای در جامعه ندارد و بیشتر به کانونی برای جویندگان کار و مقام و موقعیت اجتماعی تبدیل شده است. به همین جهت شاه حکومت خود را بر مبنای رابطه با شخصیت‌ها و افراد مختلف کشور استوار ساخته و آنچه موضوع بحث این کتاب است بررسی اوضاع و احوال این شخصیت‌ها یا «نخبگان سیاسی» در ایران است.

پروفسور زونیس سپس به تشریح روحیات جامعه ایرانی در زمان نگارش کتاب پرداخته و به نقل قول از نشریات آن زمان مانند مجلات خواندنیها و خوشه می‌نویسد که اکثریت مردم ایران نسبت به مسائل سیاسی و اصلاحاتی که شاه مدعی انجام آن است «بی‌تفاوت» شده‌اند. نویسنده قسمتی از سرمقاله یکی از روزنامه‌های سیاسی آن زمان بنام «سحر» را نیز در پاسخ مجلات فوق نقل کرده و از قول این روزنامه می‌نویسد «مردم بی‌تفاوت نیستند، آنها اعتماد و اعتقاد خود را نسبت به همه چیز و همه کس از دست داده‌اند». زونیس به این احساس بی‌تفاوتی و بی‌اعتقادی و عدم اعتماد که دامنگیر جامعه آنروز ایران شده بود، احساس «عدم امنیت» را هم اضافه می‌کند و می‌نویسد نخبگان سیاسی و کسانی که شاغل مقامات مهم دولتی هستند حتی بیش از مردم عادی نسبت به موقعیت و آینده خود احساس عدم امنیت می‌کنند.

در فصول بعدی کتاب، نخبگان سیاسی ایران در دوران شاه، به دو گروه «نخبگان» و «ضدنخبگان»^{۱۳} تقسیم شده‌اند، و مقصود نویسنده از «ضدنخبگان» آن دسته از شخصیت‌های سیاسی هستند که حاضر به همکاری با رژیم نبوده و یا بدلائلی مغضوب واقع شده و از حکومت طرد گردیده‌اند. در گروه اول علاوه بر همکاران و خادمین قدیمی و وفادار رژیم، از مخالفان سابق رژیم مانند اعضای حزب توده یا جبهه ملی که بعداً حاضر به همکاری با رژیم شده و مقامات مهمی را اشغال کرده‌اند نام برده می‌شود و در فصل مربوط به شخصیت‌های مخالف یا مغضوب رژیم، که نویسنده آنها را ضدنخبگان می‌نامد، از تبعیدشدگان سیاسی و کسانی که از مقامات مهم و حساس خود برکنار شده و به مقامات غیرفعال مانند سناتوری یا سفارت منصوب شده‌اند نام برده شده است. محقق آمریکائی در رأس تبعیدشدگان سیاسی به شرح حال آیت‌الله خمینی

۹۲- در تاریخ نگارش این کتاب ایران ظاهراً سیستم چندحزبی داشته، ولی نویسنده حزب

حاکم ایران نوین را به‌عنوان حزب واحد سیاسی کشور معرفی کرده است.

و فعالیت‌های ایشان پرداخته و قسمتی از نطق معروف آیت‌الله خمینی را در مخالفت با اعطای مصونیت سیاسی به مستشاران نظامی آمریکا، که به توقیف و تبعید ایشان منجر شد، نقل می‌نماید.

در همین فصل کتاب، شرح جالبی دربارهٔ چگونگی مغضوب شدن چندتن از مقامات برجستهٔ دولتی، که با وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ارتباط داشته، و نقش علم نخست‌وزیر وقت در این وقایع، آمده است که چون بعضی از نکات آن تازگی دارد ترجمهٔ آنرا به نظر خوانندگان می‌رسانم. زونیس پس از شرح حال حسین علاء وزیر دربار وقت، عبدالله انتظام رئیس شرکت نفت، سپهبد یزدان‌پناه رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی و سردار فاخر حکمت رئیس مجلس، که آنها را چهار تن از نزدیکترین صدیق‌ترین اطرافیان شاه معرفی می‌نماید، می‌نویسد «بعد از وقایع ماه ژوئن سال ۱۹۶۳ (خرداد ۱۳۴۲) که بدنبال بازداشت آیت‌الله خمینی روی داد و خون هزاران نفر در آن بر زمین ریخته شد، حسین علاء چندتن از برجسته‌ترین مقامات و برگزیدگان سیاسی ایران را که عبدالله انتظام و ژنرال مرتضی یزدان‌پناه و سردار فاخر حکمت از آن جمله بودند نزد خود فراخواند و نگرانی‌های خود را دربارهٔ اوضاع مملکت با آنها در میان گذاشت. حاضران جلسه در این موضوع اتفاق نظر داشتند که شدت عمل دولت و ادامهٔ خونریزی نهایتاً بزیان اعلیحضرت تمام خواهد شد و پیروزی دولت با براه انداختن یک حمام خون، نارضائی عمیقی بوجود خواهد آورد که آثار آن در درازمدت نمایان خواهد شد. آنها تصمیم گرفتند که به حضور اعلیحضرت برسند و با بیان نظریات خود از او بخواهند که دولت را به اتخاذ سیاست ملایم‌تری در برابر مخالفان تشویق نماید.

«حسین علاء، عبدالله انتظام، ژنرال یزدان‌پناه و سردار فاخر حکمت در یک جلسهٔ شرفیابی که باعجله ترتیب داده شده بود به حضور شاه رسیدند و نگرانی‌های خود را دربارهٔ اوضاعی که پیش آمده است با وی در میان گذاشتند. جزئیات آنچه در این جلسه گذشت فاش نشده، ولی گفته شد که شاه فوق‌العاده از آنچه شنیده بود خشمگین شد. برای شاه قابل تحمل نبود که یکی از زیردستانش، حتی مقاماتی در سطح این چهار خدمتگزار صدیق و مورد اعتماد، او را دربارهٔ شیوهٔ حکومت و سلطنتش، که از سال ۱۹۴۱ به بعد تجربه کرده بود، نصیحت و راهنمایی کنند. نتیجهٔ این جسارت این بود که حسین علاء از مقام وزارت دربار برکنار شد و بعداً به سناتوری منصوب گردید، ژنرال یزدان‌پناه از ریاست بازرسی شاهنشاهی برداشته شد و مانند علاء به مقام سناتوری

«ارتقاء» یافت، به سردار فاخر حکمت اجازه فعالیت برای انتخاب مجدد به نمایندگی مجلس و حفظ مقام گذشته خود داده نشد و به سناتوری هم منصوب نگردید و عبدالله انتظام نیز از ریاست شرکت نفت برکنار و خانه نشین شد.»

زونیس پس از یادآوری این مطلب که بعد از این رفتار شاه با چندتن از برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی ایران، دیگر کسی جرئت نکرد بالای حرف شاه حرفی بگوید و در مقام مشورت یا توصیه و نصیحت به او برآید، به رفتار متفاوت شاه با یکی از اطرافیانش (اسدالله علم) اشاره کرده و می‌نویسد «در جریان همان وقایع (۱۵ خرداد ۱۳۴۲) یک مقام دیگر ایرانی برای قبولاندن نظر خود به شاه اولتیماتوم داد و شاه را وادار به عقب‌نشینی کرد. در فاصله روز اول و دوم آن واقعه، علم که در آن موقع نخست‌وزیر بود شبانه شاه را از خواب بیدار کرد و گفت سربازانی که امروز بطرف مردم تیراندازی کرده‌اند، ممکنست فردا تحت تأثیر احساسات مذهبی از تیراندازی بطرف مردم خودداری کنند و اگر سربازان مستقر در خیابانهای پایتخت از اجرای فرمان «تیراندازی به قصد کشت»^{۹۴} خودداری نمایند نظم و انضباط ارتش در تمام مملکت متزلزل خواهد شد. شاه از این سخن علم برآشفته شد و گفت او فرمانده کل قواست و افراد خود را می‌شناسد، آنها هرگز از اطاعت فرامین او سرپیچی نخواهند کرد. علم گفت شاید حق با اعلیحضرت باشد، ولی اگر اعلیحضرت موافقت نکنند که سربازان مستقر در خیابانهای پایتخت تا صبح فردا جای خود را به سربازان تازه‌نفسی که در بیرون شهر هستند بدهند او از مقام نخست‌وزیری استعفا خواهد داد. شاه که علم را از سنین جوانی می‌شناخت و به وفاداری او ایمان داشت، از این حرف علم یکه خورد، ولی پس از کمی تأمل و تردید پیشنهاد او را پذیرفت. صبح روز بعد سربازان تازه‌نفسی در خیابانهای تهران مستقر شدند و در اجرای فرمان تیراندازی به قصد کشت تردیدی به خود راه ندادند...»^{۹۵}

در بخش دیگری از کتاب شیوه حکومت شاه، که مبتنی بر اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» است، مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌های متعددی از مقامات مختلف

94- Shoot to Kill

95- The Political Elite of Iran - Marvin Zonis. Princeton University Press. pp 65-66.

لشگری و کشوری، که در مقابل هم قرار گرفته‌اند ذکر شده است. فصول دیگر کتاب به گروه‌بندی نخبگان سیاسی، گرایش‌های مختلف آنها، رقابت و طریقهٔ اعمال نفوذ در دستگاهها و فساد در تشکیلات دولتی اختصاص یافته و در مجموع تصویری کاملاً منفی از رژیم شاه بدست می‌دهد. در قسمت‌های مختلف کتاب بر این نکته تأکید شده است که شاه تحمل شخصیت‌های قوی و مستقل را ندارد و در این رابطه به نمونه‌های مختلفی از نخست‌وزیران مغضوب و معزول تا شخصیت‌های سیاسی و اقتصادی نظیر ابوالحسن ابتهاج و حسن ارسنجان‌ی اشاره شده است. کتاب در نتیجه‌گیری نهائی خود دوام و ثبات رژیم شاه را مورد تردید قرار می‌دهد و می‌نویسد این رژیم نقطهٔ اتکاء قابل اطمینانی در جامعه ندارد.

سال ۱۹۷۶، سال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا است و اردشیر زاهدی سفیر شاه در آمریکا، با اعتبار نامحدودی که در اختیار دارد، برای خنثی کردن تبلیغات مخالفی که علیه شاه در آمریکا برافهاده پولهای هنگفتی خرج می‌کند و چند مقاله و مصاحبه نیز به نفع رژیم در مطبوعات آمریکا منتشر می‌شود، ولی در بحبوحهٔ مبارزات انتخاباتی آمریکا مجلهٔ «تایم» با انتشار مقالهٔ مفصلی دربارهٔ شکنجه در زندانهای رژیم‌های استبدادی، که بخش مهمی از آن به ایران اختصاص داده شده، همهٔ رشته‌ها را پنبه می‌کند. روی جلد شمارهٔ مورخ ۱۶ اوت سال ۱۹۷۶ تایم به این مطلب اختصاص یافته و در اصل مقاله، که همراه با تصاویر متعددی دربارهٔ انواع شکنجه چاپ شده است، می‌خوانیم «بموجب گزارش کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان، که مقر آن در ژنو است، از سال ۱۹۵۳ به اینطرف که محمدرضا شاه پهلوی بدنبال یک کودتا تاج و تخت خود را بازیافت تجاوز به حقوق بشر در ایران، که شکنجه نیز از آن جمله می‌باشد، ابعاد گسترده و بیسابقه‌ای یافته است. تعداد زندانیان سیاسی در ایران از ۲۵/۰۰۰ نفر تا ۱۰۰/۰۰۰ نفر تخمین زده شده و اکثر آنها در زندانهای ساواک شکنجه شده‌اند. ساواک نام سازمان پلیس مخفی ایران است، که براساس تحقیقات ژان میشل برونشویگ حقوقدان فرانسوی در ایران ۲۰/۰۰۰ عضو در حدود ۱۸۰/۰۰۰ نفر خبرچین و مأمور حقوق‌بگیر دارد. انواع شکنجه‌هایی که در زندانهای ساواک اعمال می‌شود از شوک الکتریکی و کتک زدن گرفته، تا فرو کردن بطری در مقعد و آویزان کردن وزنه از

بیضتین و تجاوز جنسی را نیز شامل می‌شود. از انواع دیگر شکنجه‌ها اینست که هنگام شکنجه دادن فرد، کلاه‌خودی بر سر او می‌گذارند تا صدای جیغ و فریاد او را زیر شکنجه چندبرابر کند...

«هفته گذشته، خبرنگار تایم کریستوفر اوگدن، که همراه کیسینجر به تهران رفته بود در مصاحبه‌ای با شاه موضوع شکنجه در زندانهای ایران را با او در میان گذاشت. شاه گفت «ما دیگر نیازی به شکنجه نداریم، ما همان روشی را که در کشورهای خیلی پیشرفته اعمال می‌شود، یعنی متدهای روانی را بکار می‌گیریم. ما آنها را در مقابل همکاران و رفقای دیگرشان که اعترافاتی کرده‌اند قرار می‌دهیم، و وقتی اعترافات رفقایشان را شنیدند همه چیز را بر زبان می‌آورند». شاه ارقامی را که درباره تعداد زندانیان سیاسی در ایران ذکر شد تکذیب کرد و گفت تعداد این زندانیان در حدود ۳۴۰۰ تا ۳۵۰۰ نفر است و اضافه کرد که «آنها زندانی سیاسی نیستند، آنها یا مارکیست یا تروریست و یا قاتل هستند و یا اصلاً تبعه ایران نیستند...»

«درواقع، گروهی که ساواک بیشتر از همه بدنبال آنهاست نویسندگان و هنرمندان و روشنفکران هستند و از جمله کسانی که طی دو سه سال گذشته بازداشت و شکنجه شده‌اند می‌توان از غلامحسین ساعدی نمایشنامه‌نویس معروف، ویدا حاجبی تبریزی جامعه‌شناس و فریدون تنکابنی نویسنده نام برد.»

تایم در قسمت دیگری از همین بررسی، شعری از رضا براهنی درباره شکنجه در زندانهای ساواک چاپ کرده است. این شعر را تایم از کتابی تحت عنوان «اشعار زندان سایه خدا»^{۱۶} نقل کرده و جالب توجه اینکه این کتاب نیز در همان سال ۱۹۷۶، که بحبوحه مبارزات تبلیغاتی در آمریکا علیه شاه است، از طرف دانشگاه ایندیانا آمریکا چاپ و منتشر شده است.

در همین شماره تایم گزارشی نیز درباره مسافرت کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا به ایران همراه عکسی از ملاقات او با شاه چاپ شده و ضمن آن آمده است «قبل از عزیمت کیسینجر از واشنگتن، کمیته فرعی روابط خارجی سنای آمریکا در امور مربوط به کمکهای خارجی گزارشی را منتشر کرد که ضمن آن فروش بی‌رویه اسلحه به ایران مورد انتقاد قرار گرفته و تاکید شده بود که معامله اسلحه با ایران از کنترل خارج

شده است. در این گزارش سیاست حکومت نیکسون در فروش اسلحه به ایران، در زمانی که کیسینجر مشاور امنیت ملی نیکسون بود بشدت مورد انتقاد قرار گرفته و آمده بود که با توافق‌های محرمانه‌ایکه در آن زمان بین آمریکا و ایران به عمل آمده، آمریکا متعهد شده است که هر نوع سلاحی را که ایران خریدار آن باشد، به استثنای سلاح اتمی، در اختیار آن کشور بگذارد. در نتیجه وضعی پیش آمده است که هرگونه تغییری در این سیاست یا کاهش میزان معاملات تسلیحاتی با ایران ممکنست بحران بزرگی در روابط آمریکا با ایران بوجود آورد. در گزارش کمیته همچنین به تعداد ۲۴/۰۰۰ آمریکائی که در آن تاریخ در ایران بودند اشاره شده و احتمال به گروگان گرفتن آنها از طرف دولت ایران، در صورت بروز بحران جدی در روابط ایران و آمریکا خاطر نشان گردیده است!»

تایم سپس آماری از میزان معاملات اسلحه بین آمریکا و ایران چاپ کرده و نوشته است «ایران با خرید ده میلیارد و چهارصد میلیون دلار اسلحه از آمریکا در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ به بزرگترین خریدار اسلحه آمریکا در جهان تبدیل شده است.» تایم اضافه می‌کند که در همین فاصله اسرائیل با خرید پنج میلیارد و پانصد میلیون دلار اسلحه از آمریکا در مقام دوم و عربستان سعودی با خرید سه میلیارد و یکصد میلیون دلار در مقام سوم قرار گرفته‌اند. گزارش تایم درباره مذاکرات کیسینجر با شاه نیز، که آخرین ملاقات او با شاه در مقام وزارت خارجه آمریکا بود، جالب توجه است. تایم می‌نویسد «در ملاقات پنج ساعت و نیمه وزیر خارجه آمریکا با شاه، که در کاخ تابستانی شاه در نوشهر صورت گرفت علاوه بر مسائل مربوط به دو کشور، مسائل کلی خاورمیانه و آفریقا در رابطه با اقیانوس هند و امنیت ایران مورد بحث قرار گرفت. موضوع مهم دیگر مورد بحث، پیشنهاد شاه برای خرید سلاحهای آمریکائی در ازاء نفت بود، زیرا ایران باوجود افزایش درآمد نفت در سال جاری سه میلیارد دلار ارز کم آورده است! شاه درصدد خرید ۳۰۰ هواپیمای اف-۱۶ و ۲۰۰ هواپیمای جنگنده اف-۱۸ و همچنین چند هواپیمای مخصوص کنترل و مراقبت هوایی (آواکس) می‌باشد. آمریکا موافقت اصولی خود را با فروش این هواپیماها به ایران اعلام داشته، ولی این معامله باید براساس توافق‌های جداگانه بین ایران و کمپانیهای آمریکایی انجام شود.»

تایم در پایان گزارش مربوط به نتایج سفر وزیر خارجه آمریکا به ایران می‌نویسد «در جریان مذاکرات کیسینجر در تهران مقدمات فروش هشت تا ده نیروگاه اتمی به

ایران فراهم شده است. بهای هر نیروگاه قریب دو میلیارد دلار برآورد گردیده است.» نکته جالب توجه اینکه، این خبر درست در زمانی منتشر می‌شود که ساختمان دو نیروگاه اتمی از طرف آلمانیها در بوشهر، آنهمه جنجال برآه انداخته و شاه متهم به سودای دست یافتن به سلاح اتمی و بکار گرفتن این اسلحه برای دست انداختن بر منابع نفتی خلیج فارس شده است.

مبارزات انتخاباتی آمریکا در چنین جوی جریان دارد و کارتر کاندیدای ریاست‌جمهوری از طرف حزب دمکرات، که می‌خواهد در نقش کندی ظاهر شود، مسئله حقوق بشر را موضوع اصلی سخنرانی‌های انتخاباتی خود قرار داده و از همکاری دولت‌های جمهوریخواه آمریکا با رژیم‌هایی که حقوق بشر را نقض می‌نمایند به شدت انتقاد می‌کند. گزارش‌هایی که درباره نقض حقوق بشر در ایران و شیلی و چند کشور دیگر در مطبوعات آمریکا منتشر می‌شود در سخنرانی‌های انتخاباتی کارتر مورد استناد قرار می‌گیرد. کارتر علاوه بر مسئله حقوق بشر، به فروش بدون قید و شرط و بی‌بندوبار سلاح‌های آمریکائی به کشورهای که به حقوق انسانی احترام نمی‌گذارند به شدت حمله می‌کند و در چند مورد به صراحت از ایران نام می‌برد.

شاه پس از دریافت گزارش‌های مربوط به نطق‌های انتخاباتی کارتر، همان اشتباهی را که در جریان مبارزات انتخاباتی کندی و نیکسون در سال ۱۹۶۰ مرتکب شد، تکرار می‌کند و از طریق اردشیر زاهدی کمک‌های مالی قابل ملاحظه‌ای در اختیار صندوق مبارزات انتخاباتی جerald فورد، کاندیدای رقیب کارتر می‌گذارد. نحوه پرداخت این کمک‌ها کاملاً سری است، ولی اوپوزیسیون ایرانی در آمریکا، بدون اینکه اطلاع دقیقی از چگونگی این پرداخت‌ها داشته باشند موضوع را به ستاد انتخاباتی کارتر اطلاع می‌دهند و بر خشم و بدبینی او نسبت به رژیم شاه می‌افزایند.

فضای باز سیاسی

و آغاز روند سقوط

پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، که در نوامبر سال ۱۹۷۶ (آبان ۱۳۵۵) برگزار شد، شاه را بشدت نگران ساخت، ولی چاره‌ای جز تمکین به آنچه پیش آمده نبود. شاه تلگراف تبریک مفصلی، که چرب‌تر از تلگرافات تبریک قبلی به رؤسای جمهور دوست شاه بود، برای کارتر فرستاد و پاسخی از کارتر دریافت نکرد. بی‌اعتنائی کارتر بر نگرانی‌های شاه افزود، و در این مرحله تلاش اردشیر زاهدی موثر واقع شد و سرانجام مشاوران کارتر او را قانع کردند که پاسخ ندادن به تلگراف تبریک رئیس‌جمهوری که موقعیت استراتژیک مهمی در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان دارد به مصلحت آمریکا نیست. کارتر با چند هفته تأخیر و بی‌میلی به تلگراف تبریک شاه پاسخ گفت، ولی پاسخ کارتر که بیشتر تعارفات معمول دیپلماتیک در آن بکار رفته بود و نشانه‌ای از علاقه و صمیمیت در آن دیده نمی‌شد شاه را بیشتر به تأمل واداشت.

در آمریکا بین زمان انتخابات ریاست جمهوری و تاریخی که رئیس‌جمهور جدید مراسم تحلیف را بجای آورده و قدرت را بدست می‌گیرد در حدود دو ماه و نیم فاصله است. در این مدت رئیس‌جمهور جدید فرصت دارد که اعضای کابینه و همکاران خود را در کاخ سفید انتخاب کند و سفیران جدید آمریکا را در کشورهای مختلف انتخاب نماید. مقامات انتخابی جدید نیز، که باید انتصاب آنها به تأیید کنگره برسد، فرصت آنرا دارند که برای تأیید صلاحیت خود در کمیته‌های مربوطه سنا یا مجلس نمایندگان

آمریکا حاضر شوند و همکاران خود را در وزارتخانه‌ها و سازمانهایی که مسئولیت اداره آنها برعهده گرفته‌اند انتخاب نمایند. شاه تصمیم گرفت با استفاده از این فرصت و پیش از آنکه کارتر وارد کاخ سفید بشود گامهایی در جهت آزادسازی و تأمین خواستهای رئیس‌جمهور منتخب آمریکا بردارد و از بروز بحران در روابط دو کشور پیش‌گیری نماید.

در اینجا باید اضافه کنیم که در تصمیم شاه برای اعلام «فضای باز سیاسی»، علاوه بر ملاحظات مربوط به سیاست حقوق بشر کارتر، عوامل دیگری نیز موثر بوده است که از آن جمله باید به تبلیغات وسیعی که در مطبوعات و رسانه‌های اروپائی، بخصوص مطبوعات انگلیس علیه شاه آغاز شده بود اشاره نمود. مطبوعات انگلیس، بخصوص پس از انتشار مصاحبه‌هایی از طرف شاه، که در آن انگلیسیها مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته بودند، لحن گزنده‌ای نسبت به رژیم شاه داشتند و یک سازمان مدافع حقوق بشر بنام «عفو بین‌المللی»^{۱۷} که مقر آن در لندن است مرتباً گزارشاتی درباره موارد نقض حقوق بشر در ایران منتشر می‌کرد که علاوه بر مطبوعات انگلیس در شبکه بین‌المللی رادیوی دولتی انگلیس (بی.بی.سی) هم پخش می‌شد. مطبوعات انگلیس درباره نقشه‌های توسعه‌طلبانه شاه در خلیج فارس هم سروصدای زیادی برافراشته بودند و روزنامه معتبر انگلیسی «سندی تایمز» ضمن چاپ خلاصه‌ای از کتاب «سقوط ۷۹» که قبلاً به آن اشاره شد، نوشته بود که هرچند این رهان تخیلی است، تجسم یک خطر واقعی است که دنیا نباید از آن غافل بماند!

هدف شاه از اعلام فضای باز سیاسی، علاوه بر خنثی کردن تبلیغات خارجی علیه رژیم خود و جلب رضایت رهبران جدید آمریکا، تسکین افکار عمومی در داخل و فراهم ساختن زمینه انتقال سلطنت به فرزندش رضا پهلوی بود. شاه از سالها قبل از بیماری سرطان لنفاوی رنج می‌برد و می‌دانست که عمر زیادی نخواهد کرد. شاه همچنین متوجه این واقعیت بود که نه پسرش می‌تواند به شیوه‌ای که او سلطنت می‌کرد، سلطنت کند و نه شرایط بین‌المللی اجازه ادامه چنین شیوه حکومتی را به او خواهد داد. او بر این باور بود که با دادن آزادیهای محدود سیاسی می‌تواند عناصر ناراضی، حتی جنبه ملی را به همکاری با رژیم تشویق نماید و با شروع اقداماتی در جهت مبارزه با فساد و

برکناری و تعقیب متهمین به فساد و همچنین محدود ساختن فعالیت‌های اعضای خانواده سلطنتی در امور مالی و بازرگانی، رضایت افکار عمومی را فراهم آورد و با ایجاد آرامش و ثبات نسبی در کشور، زمینه را برای انتقال سلطنت در فرصتی مناسب مهیا سازد.

«آنتونی پارسونز» سفیر انگلیس در ایران در زمان انقلاب، که جریان انقلاب ایران و چگونگی سقوط شاه را در کتابی تحت عنوان «غرور و سقوط» مورد بررسی قرار داده، معتقد است که شاه تصمیم به اعلام فضای باز سیاسی یا «شل کردن کمربندها» را در زمان نامناسبی اتخاذ کرد و به همین جهت به نتایجی که از آن انتظار داشت نرسید. پارسونز در تشریح این عقیده خود چنین می‌نویسد:

«در نگاهی به گذشته می‌توان به داوری نشست که زمان انتخاب شده برای دادن آزادیهای سیاسی به مردم زمان مناسبی نبوده است، ولی خیلی‌ها در آن زمان تصمیم شاه را نتیجه مستقیم فشار حکومت کارتر می‌دانستند و می‌گفتند کارتر به شاه گفته است که اگر وضع حقوق بشر در ایران تغییر نکند و اقداماتی در جهت تأمین آزادیهای اساسی و استقرار یک حکومت دمکراتیک در ایران صورت نگیرد شاه دیگر نمی‌تواند روی حمایت مادی و معنوی آمریکا از رژیم خود حساب کند. من واقعیت را نمی‌دانم، ولی در آن موقع این استدلال را نپذیرفتم و حالا هم نمی‌توانم قبول کنم که شاه تحت فشار مستقیم کارتر ناچار از دادن آزادیهای سیاسی به مردم شده است. در واقع نخستین نشانه‌های تغییر رویه شاه و اولین روشنائی ضعیف سیاست آزادسازی او در اواخر سال ۱۹۷۶ و چندماه قبل از روی کار آمدن کارتر نمودار شد. البته من تردیدی ندارم که شاه با موقع شناسی و فرصت طلبی معمول خود در اتخاذ رویه دمکراتیک‌تر و انسانی‌تری مقدم شد تا از فشاریکه کارتر احتمالاً پس از روی کار آمدن خود به او وارد می‌آورد پیش‌گیری کند و زمینه مناسبی برای نزدیکی به رئیس‌جمهوری جدید آمریکا فراهم آورد. باوجود این من معتقد نیستم که شاه فقط برای اجتناب از رویارویی با حکومت جدید آمریکا به سیاست آزادسازی روی آورده و این فکر را از قبل در سر نداشته است.

«موضوعی که من هرگز نتوانستم آنرا درک کنم اینست که چرا مردی باذکاوت و تیزهوشی شاه باید چنان زمان نامناسبی را برای اعمال سیاست جدید خود انتخاب کند. شاه هنگامی سیاست جدید آزادسازی خود را بموقع اجرا گذاشت که وعده‌های پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی تحقق نیافته و تلاش برای تغییر زیربنای

جامعه ناموفق مانده و افق‌های روشنی که شاه وعده آنرا به مردم می‌داد در زیر ابرهای تیره پنهان شده بود. زمانی نامناسب‌تر و نامیمون‌تر از این برای کاستن از کنترل سیاسی و اعطای آزادی به مردم قابل تصور نبود.

«نظری که من در همان زمان ابراز کردم و با گذشت سالها تغییری در آن نداده‌ام اینست که شاه تحت‌تأثیر چند عامل این تصمیم را بموقع اجرا گذاشت و عامل اصلی در این میان برنامه انتقال سلطنت به پسرش بود. در سال ۱۹۷۶ شاه موضوع استعفای داوطلبانه خود را از مقام سلطنت چندین بار در گفتگوهای خصوصی عنوان کرده بود. شاه در این فکر بود که بنفع پسرش از مقام سلطنت کناره‌گیری کند و در پشت پرده با استفاده از نفوذ و قدرت خود پسرش را در دوران دشوار انتقال یاری دهد. شاه احتمالاً اواسط دهه ۱۹۸۰ را برای اجرای این تصمیم در نظر داشت و در آن زمان ولیعهد به سن قانونی برای احراز مقام سلطنت رسیده بود. شاه می‌دانست که قدرت او به وفاداری و اطاعت ارتش و نیروهای انتظامی و امنیتی بستگی دارد، ولی متوجه این واقعیت هم بود که نمی‌توان برای همیشه با تکیه به سرنیزه سلطنت کرد و برای تثبیت حکومت پسرش و دوام سلطنت سلسله پهلوی باید سیاست تازه‌ای در پیش بگیرد. آخرین تلاش او برای ایجاد یک پایگاه محکم سیاسی از طریق حزب رستاخیز نتیجه مطلوبی بیار نیاورد و برخلاف انتظار او مردم از این تشکیلات جدید سیاسی استقبال نکردند. شاه احساس می‌کرد که دیگر فرصت زیادی ندارد (و حالا می‌توانیم بگوئیم که او بعلت بیماری مهلکی که از آن رنج می‌برد عجله زیادی برای اجرای نقشه‌های خود داشت) و می‌خواست دست به ابتکار سیاسی تازه‌ای برای فراهم ساختن زمینه انتقال سلطنت به پسرش و تثبیت موقعیت او در زمان حیات خود بزند. او قبلاً حکومت مطلقه و مستقیم، حکومت چندحزبی و حکومت تک‌حزبی را آزمایش کرده و در همه این آزمایش‌ها با شکست مواجه شده بود. حالا چرا برای آزمایش هم که شده کمربندها را شل نکند و ببیند چه پیش می‌آید؟ شاید یک سازمان سیاسی قابل قبول بطور خودجوش و بدون هدایت از بالا سر بلند کند و مردم به مشارکت در امور سیاسی رغبت بیشتری نشان دهند. این سیاست علاوه بر نتایجی که، بنظر شاه، در داخل از آن انتظار می‌رفت از نظر خارجی هم می‌توانست مفید واقع شود، زیرا این رویه هم برای حکومت تازه‌ایکه قرار بود در آمریکا زمام امور را در دست بگیرد خوش‌آیند بود و هم انتقادهائی را که در اروپای غربی از رژیم شاه بعمل می‌آمد خنثی می‌کرد. اگر این سیاست به نتیجه می‌رسید کمال

مطلوب بود، و اگر شکست می‌خورد شاه هنوز این توانائی را در خود سراغ داشت که کمریندها را سفت کند و وضع را بحال اول برگرداند.

«با پنهان کاری معمول در ایران، از سوی دولت و مقامات رسمی ایران مطلبی درباره این سیاست تازه عنوان نشد. ولی با گذر از سال ۱۹۷۶ به سال ۱۹۷۷ کاملاً مشهود بود که در مقایسه با سالهای گذشته جو تازه‌ای در کشور بوجود آمده است، آزادیهای سیاسی تازه‌ای به مردم داده شد و رفتار با مخالفان و ناراضیان بطور محسوسی بهبود یافت. در حدود هزار زندانی بمناسبت‌های مختلف از قبیل نوروز و سالگرد تولد شاه آزاد شدند که در میان آنها عده زیادی از زندانیان سیاسی هم دیده می‌شدند. برای نخستین بار پس از چندین سال یک دادگاه علنی برای محاکمه مخالفان رژیم تشکیل شد و به خبرنگاران و ناظران خارجی اجازه دادند در این دادگاه حضور یابند. به کمیته بین‌المللی صلیب سرخ اجازه داده شد از زندانهای ایران بازدید بعمل آورد. قانون جدیدی درباره منع زندانی کردن اشخاص بدون محاکمه وضع شد. و همراه با این اقدامات آزادی بیان و قلم در محدوده معینی تامین گردید. روزنامه‌ها از صورت یکنواخت و قالبی گذشته درآمده خواندنی‌تر شدند. یک تحول چشمگیر و تازه در این دوره انتشار نامه‌های بامضای و کلا و نویسندگان و دانشگاهیان و اعضای احزاب سیاسی غیرقانونی مانند گروه‌های وابسته به جبهه ملی بود. این نامه‌ها را تکثیر کرده بطور وسیعی منتشر می‌نمودند. مضمون نامه‌ها تند و حاوی انتقاد شدید از اعمال و سیاست‌های رژیم و در بعضی موارد متضمن پیشنهادهائی برای حل مشکلات بود. برخلاف گذشته نه از تکثیر و پخش این نامه‌ها جلوگیری شد و نه نویسندگان نامه‌ها تحت پیگرد و مجازات قرار گرفتند، کم‌کم انتقاد از دولت به منابر مساجد سرایت کرد و چون واکنشی نشان داده نشد انتقادات تندتر و تندتر شد و سیاست‌های خود شاه و رژیم را هم دربر گرفت. مقامات امنیتی در برابر این انتقادات نیز سکوت اختیار کردند، کسی بازداشت نشد و گویندگان مورد تعقیب و آزار قرار نگرفتند. حداقل در ده ماه اول سال ۱۹۷۷ وضع بر همین منوال بود.

«اما این هوای تازه و آزادیهای سیاسی با بهبود وضع اقتصادی کشور همراه نبود. عوارض ناشی از توقف برنامه‌های دوران رونق اقتصادی قابل درمان بنظر نمی‌رسید. تورم اوج تازه‌ای یافت و نرخ آن به سی درصد رسید که نسبت به سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ بمراتب بدتر بود. برنامه‌های دولت برای احداث خانه‌های ارزان‌قیمت در شهرها،

بخصوص تهران عملی نشده و وضع زندگی مردم فقیر جنوب تهران فصاحت‌بار بود. با فرارسیدن تابستان سال ۱۹۷۷ در وضع توزیع نیروی برق کشور هم اختلالاتی ایجاد شد که علت آن ظاهراً افزایش سریع مصرف نیروی برق در صنایع و تاسیسات جدید بود. کمبود نیروی برق و خاموشی‌های پی‌درپی در شهرها هم به صنایع لطمه زد و هم بین مردم ناراحتی زیادی بوجود آورد. مثل همیشه مناطق اعیان‌نشین شمال تهران کمتر از این کمبودها و خاموشی‌ها صدمه می‌دیدند و مردم مناطق فقیرنشین جنوب شهر که گاهی چندروز متوالی از روشنایی برق و یخچال و کولر محروم بودند می‌توانستند روشنایی‌های شمال شهر را بچشم خود ببینند. اصطلاح «تمدن بزرگ» بیشتر در این روزها از زبان مردم شنیده می‌شد و از خاموشی‌های برق و عوارض ناشی از آن بعنوان طلیعه و عطیة تمدن بزرگ یاد می‌کردند.^{۹۸}

سیاست آزادسازی شاه، همانطور که پارسونز هم به آن اشاره می‌کند، نتایج مورد انتظار شاه را برنیاورد؛ گروههای سیاسی مخالف، که شاه گمان می‌کرد با اعطای آزادیهای محدود آنها را راضی خواهد کرد، رغبتی به همکاری با رژیم نشان ندادند و بالعکس با استفاده از همین آزادی محدود، که تصور می‌کردند شاه از روی اجبار و تحت فشار خارجی به آن رضایت داده است، بر فعالیت‌های خود افزودند. گروههای چریکی که کم و بیش سرکوب شده بودند جان تازه‌ای یافتند و درگیریهای مسلحانه بین این گروهها و نیروهای انتظامی به خیابانهای تهران کشیده شد. باوجود این شاه گمان می‌کرد که کنترل اوضاع را در دست دارد و هر وقت که بخواهد می‌تواند به گفته پارسونز «کمربندها را سفت کند». او ترجیح می‌داد که این سیاست را لااقل در اوائل ریاست جمهوری کارتر ادامه بدهد، تا مثل زمان کندی فرصتی برای ملاقات با او و جلب حمایت رئیس‌جمهور جدید آمریکا بدست آورد. شاه حتی بروز بعضی ناآرامی‌ها و عملیات تروریستی و درگیریهای مسلحانه را هم نهایتاً به نفع خود می‌دانست و تصور می‌کرد که با بزرگ کردن نتایج منفی سیاست آزادسازی خود، می‌تواند رهبران جدید آمریکا را به خطرات ادامه چنین سیاستی در ایران قانع کند و پیش از اینکه کنترل اوضاع از دست او خارج شود سیاست تازه‌ای در پیش بگیرد.

۹۸- غرور و سقوط - بقلم آنتونی پارسونز - مترجم محمود طلوعی - انتشارات هفته ۱۳۶۳ -

کارتر و تیم او در ژانویه سال ۱۹۷۷ (اواخر دیماه ۱۳۵۵) وارد کاخ سفید شدند. اردشیر زاهدی سفیر شاه در آمریکا موفق شده بود با یکی از همکاران نزدیک کارتر، که مقام مهم و حساس مشاور امنیت ملی رئیس جمهور جدید به وی تفویض شده بود، روابط نزدیکی برقرار کند. وی «زبیگنیو - برژینسکی»^{۹۹} استاد لهستانی الاصل دانشگاههای آمریکا بود، که اردشیر زاهدی توانست با استفاده از احساسات ضد کمونیستی او توجه وی را به نقش حساس ایران در خاورمیانه و اهمیت ثبات رژیم ایران برای جلوگیری از گسترش نفوذ کمونیسم در منطقه جلب نماید. اما وزیر خارجه حکومت کارتر، «سایروس ونس»^{۱۰۰} نظر مساعدی نسبت به شاه نداشت و همکارانی که در وزارت خارجه برای خود انتخاب کرده بود از همان گروه لیبرالی بودند که در گذشته از سیاستهای شاه انتقاد کرده و بر لزوم تغییر سیاست آمریکا در ایران تأکید داشتند. بدترین انتصاب ونس در وزارت خارجه، از نظر رژیم ایران، تعیین «هنری پرشت»^{۱۰۱} به سمت ریاست قسمت مربوط به امور ایران در وزارت خارجه بود. هنری پرشت در گذشته با اوپوزیسیون ایرانی در آمریکا تماس داشت و از طرفداران جدی تجدیدنظر در سیاست آمریکا نسبت به ایران بود.

یکماه قبل از ورود کارتر به کاخ سفید، ریچارد هلمز سفیر آمریکا در ایران که روابط نزدیک و صمیمانه‌ای با شاه داشت، استعفا داده و از ایران رفته بود. پست سفارت آمریکا در ایران خالی مانده بود و تعیین سفیر جدیدی در تهران یکی از وظایف اولیه وزیر خارجه جدید بشمار می‌آمد، باوجود این پست مهم سفارت آمریکا در ایران قریب شش ماه خالی ماند و سفیر جدیدی هم که بعد از این تأخیر طولانی برای ایران تعیین شد هیچگونه سابقه و تجربه‌ای در مسائل مربوط به ایران و خاورمیانه نداشت. ونس قبل از انتخاب «ویلیام سولیوان»^{۱۰۲} سفیر سابق آمریکا در فیلیپین به‌عنوان سفیر جدید آن کشور در ایران سفری به تهران کرد و هدف او از این مسافرت بیشتر ارزیابی اوضاع ایران و پی بردن به نظریات شاه درباره مسائل مربوط به روابط دو کشور بود. ونس در

99- Zbigniew Brzezinski

100- Cyrus Vance

101- Henry Precht

102- William Sullivan

خاطرات خود از این مسافرت می‌نویسد:

ما پس از عزیمت «ریچارد هلمز» از ایران در پایان زمامداری فورد سفیر جدیدی در ایران نداشتیم. به همین جهت رئیس‌جمهور مسافرت مرا به تهران برای توضیح سیاست حکومت خود و نظریاتمان دربارهٔ مسائل حقوق بشر و فروش اسلحه به ایران ضروری تشخیص داد. پرزیدنت کارتر قراردادهای گذشته و تعهدات قبلی آمریکا را در مورد فروش اسلحه به ایران محترم می‌شمرد، ولی من مأموریت داشتم که شاه را از سیاست جدید آمریکا در مورد محدودیت فروش اسلحه آگاه سازم و ترتیبات تازه‌ای برای تأمین سلاحهای موردنیاز ایران در آینده بدهم.

من روز سیزدهم مه ۱۹۷۷ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۶) در کاخ نیاوران با شاه ملاقات کردم. او مردی آرام و تیزهوش و تاحدی مبتکر بود و با اینکه می‌کوشید خود را قوی و مصمم نشان دهد، نامطمئن به نظر می‌رسید. من گفتگوی خود را با دعوت رسمی وی به واشنگتن از طرف رئیس‌جمهور آغاز کردم و شاه از این دعوت خوشحال شد... پس از صحبت‌های مقدماتی وارد مسائل اصلی موردنظر خود، یعنی موضوع فروش اسلحه به ایران و مسائل مربوط به حقوق بشر شدم. دربارهٔ فروش اسلحه تأکید کردم که ما می‌خواهیم نیازهای تسلیحاتی ایران را تأمین کنیم و پرزیدنت کارتر تصمیم گرفته است قرارداد مربوط به فروش ۱۶۰ هواپیمای پیشرفته «اف-۱۶» را به ایران، با وجود مشکلاتی که در رابطه با کنگره با آن مواجه هستیم، اجرا کند. سپس گفتم که سفارش ایران برای خرید هواپیماهای پیچیده و گران‌قیمت آواکس هم پس از جلب موافقت کنگره اجرا خواهد شد ولی در آینده باید ترتیبات تازه‌ای برای تأمین سلاحهای موردنیاز ایران بدهیم. شاه از موافقت پرزیدنت کارتر با فروش هواپیماهای «اف-۱۶» و آواکس به ایران خوشحال شد، ولی به تذکرات من دربارهٔ لزوم تجدیدنظر در ترتیبات خرید اسلحه از طرف ایران توجه زیادی نکرد...

در پایان گفتگوهایم با شاه، حساس‌ترین موضوع، یعنی مسئلهٔ حقوق بشر را مطرح کردم و گفتم که احترام به حقوق بشر نه فقط دارای ارزش و اهمیت سنتی در آمریکا بوده و منعکس‌کنندهٔ آرمان ملی ماست، یک اصل شناخته‌شدهٔ بین‌المللی است که در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد نیز منعکس شده و پرزیدنت کارتر آنرا به عنوان یکی از عناصر اصلی سیاست خارجی آمریکا می‌شناسد. من تأکید کردم که رئیس‌جمهور آمریکا خود را در این امر متعهد کرده و احترام به حقوق بشر در روابط آمریکا با کلیهٔ کشورها مورد توجه قرار خواهد گرفت. بعد از این مقدمات گفتم که ما از قدم‌هایی که در ایران در جهت بهبود وضع زندانیان

برداشته شده و اجازه بازدید ناظران بین‌المللی از زندانهای ایران خوشحالمیم. شاه در پاسخ گفت که تأمین حقوق و آزادیهای انسانی از زمان کورش کبیر در ایران مورد توجه بوده و پس از شرح تاریخچه‌ای از سیاست حکومت خود در زمینه حقوق بشر دفاع کرد. وی افزود که رژیم او در معرض تهدید کمونیستها و گروههای وابسته به آنهاست و خویشتن‌داری نیروهای امنیتی در مقابله با آنها حدودی دارد. شاه گفت که با اصول کلی سیاست آمریکا در مورد حقوق بشر مخالفتی ندارد، ولی نمی‌تواند بخاطر رعایت این اصول امنیت کشور خود را به مخاطره بیندازد. شاه در این مورد خطر کمونیسم و شوروی را عنوان کرد و گفت از آشوب و تشنج داخلی در ایران فقط روسها بهره‌برداری خواهند کرد.

در این ملاقات، چیزی که بیشتر از همه توجه مرا به خود جلب کرد آشنائی شاه به دقایق مسایل بین‌المللی بود. یک نکته جالب توجه دیگر، حالت تسلیم و رضا در مسائلی بود که به شخص او ارتباط داشت. این نکته را بعداً سفر ما سولیوان و سایر کسانی که با شاه تماس داشتند تأکید کردند و گفتند که او اعتقاد عجیبی به تقدیر و سرنوشت دارد... ۱۰۳

شاه پس از مسافرت ونس به ایران، و شاید هم تحت تأثیر تلقینات او و مطالبی که ونس در خاطراتش به آن اشاره نکرده است، تصمیم گرفت هویدا را تغییر دهد و نخست‌وزیری بر سر کار آورد که مقبولیت داخلی و خارجی بیشتری داشته باشد. باوجود هویدا در رأس دولت، که قریب سیزده سال در این مقام باقی مانده بود، سیاست آزادسازی و فضای باز سیاسی شاه جدی به نظر نمی‌رسید. برای جانشینی هویدا دو تن از وزیران کابینه او با یکدیگر رقابت می‌کردند: جمشید آموزگار که پس از تصدی چندین وزارتخانه در کابینه‌های مختلف به دبیر کلی حزب رستاخیز انتخاب شده بود و هوشنگ انصاری، که آخرین سمت او وزارت امور اقتصادی و دارائی بود دو کاندیدای اصلی مقام نخست‌وزیری به شمار می‌آمدند. هوشنگ انصاری که قبل از تصدی مقامات دولتی به کارهای تجارتي اشتغال داشت، در مدت طولانی تصدی مقام وزارت اقتصاد، و سپس ادغام دو وزارتخانه اقتصاد و دارائی که وی در رأس آن قرار گرفت، کار تجارت را رها نکرد و از این راه ثروت هنگفتی بدست آورد. او قبل از تصدی این دو وزارتخانه مدتی

۱۰۳ - توطئه در ایران - قسمت اول بخشی از کتاب «انتخاب‌های دشوار» نوشته سایروس

ونس - ترجمه محمود طلوعی - انتشارات هفته ۱۳۶۲ - صفحات ۱۶-۱۴.

هم سفیر ایران در آمریکا بود و در این مقام با آمریکائیه‌ها روابط نزدیکی برقرار کرد. هوشنگ انصاری در مدت تصدی مقام وزارت امور اقتصادی و دارائی با هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا ریاست مشترک کمیسیون اقتصادی ایران و آمریکا را بعهده داشت و با وی روابط بسیار نزدیک و دوستانه‌ای برقرار کرد.^{۱۰۴} اما جمشید آموزگار که کمتر به کارهای مالی و تجارتي آلوده شده بود و به درستکاری شهرت داشت انتخاب مطلوبتری برای یک دوره تغییر و تحول به‌شمار می‌آمد. جمشید آموزگار در مدت طولانی ریاست هیئت نمایندگی ایران در اوپک و نقشی که در مبارزه با کمپانیهای بزرگ نفتی برای افزایش قیمت نفت ایفا کرد، در خارج از ایران نیز شهرت زیادی کسب کرده بود، هرچند نقش او در اوپک مطلوب آمریکائیان نبود. باوجود این، از نظر دولت جدید آمریکا، جمشید آموزگار در مقایسه با هوشنگ انصاری که با مقامات دولتی سابق آمریکا روابط نزدیکتری داشت، انتخاب مطلوبتری بود. ملاقاتی بین ونس وزیر امور خارجه آمریکا و جمشید آموزگار در پاریس، که روز دهم خرداد ۱۳۵۶ در جریان کنفرانس شمال و جنوب در پاریس روی داد، تأثیر مطلوبی بر جای گذاشت و شاه سرانجام پس از مدتی تردید و دودلی آموزگار را بر انصاری ترجیح داد.

۱۰۴- روابط هوشنگ انصاری با کیسینجر، بعد از انقلاب اسلامی ایران و مهاجرت انصاری به آمریکا توسعه یافته و آندو در کارهای تجارتي، از جمله احداث یک مجتمع عظیم توریستی به ارزش صدها میلیون دلار با هم شریک شده‌اند.

سقوط هویدا و پایان بلند پروازها

آیت‌الله خمینی اصول حکومت اسلامی را اعلام می‌کند

شاه روز چهاردهم مرداد سال ۱۳۵۶، در پیام سالانه خود به مناسبت جشن مشروطیت، وعده تغییرات و تحولات تازه‌ای را در جهت تعمیم دموکراسی در کشور داد و در عین حال تأکید کرد که «برای ما دموکراسی یک کالای وارداتی نیست» و دموکراسی فقط در مفهوم ایرانی آن می‌تواند ثمربخش باشد. فردای آنروز هویدا در اواسط سیزدهمین سال نخست‌وزیری خود از این مقام «استعفا» داد و در استعفا نامه خود نوشت که «به اراده شاهنشاه در سمت دیگری انجام وظیفه خواهم کرد!». روز شانزدهم مرداد جمشید آموزگار به مقام نخست‌وزیری منصوب شد و در همان‌روز هویدا بجای علم، که به علت بیماری از وزارت دربار استعفا داده بود، به وزارت دربار منصوب گردید.

درباره این تغییر و تحول، آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران در اواخر سلطنت شاه می‌نویسد «شاه آغاز یک عصر تازه را با وادار ساختن امیرعباس هویدا به استعفا از مقام نخست‌وزیری به صورت نمایشی در معرض دید و توجه مردم قرار داد... هویدا قریب سیزده سال نخست‌وزیر ایران بود و در این مدت به خوش‌بینی بیش از حد در کارهای مملکت و کوچک شمردن مشکلات بزرگ شهرت داشت. یک خصوصیت دیگر دوران حکومت او اطاعت مطلق از شاه و وابسته کردن کابینه و تمام سیستم سیاسی کشور به شخص شاه بود... آموزگار نخست‌وزیر تازه، چهره متفاوتی بود و تضادهای آشکاری با سلف خود داشت. او مثل هویدا مردی فوق‌العاده زیرک و باهوش و لایق بود، ولی خصوصیات دیگر او با هویدا تطبیق نمی‌کرد. آموزگار در میان مردم،

حتی مخالفان رژیم به استقلال رأی شهرت داشت و روزیکه به مقام نخست‌وزیری منصوب شد به صراحت گفت که سیاست اقتصادی او مبتنی بر ریاضت و صرفه‌جویی و احتیاط و مراقبت دقیق در مخارج خواهد بود، سیاستی که کاملاً در نقطه مقابل سیاست ریخت و پاش حکومت هویدا قرار داشت... همزمان با تغییر نخست‌وزیر، علم وزیر دربار نیز از مقام خود استعفا داد. استعفای او واقعاً به دلیل بیماری مهلکی بود که در اوائل سال ۱۹۷۸ به مرگ وی منتهی شد... شاه با استعفا و سپس مرگ او یکی از دوستان معدود و قابل اعتماد خود را از دست داد، زیرا او تنها مردی از اطرافیان شاه بود که می‌توانست رودرروی شاه بایستد و حقایق را بگوید. هویدا در مقام وزارت دربار جانشین علم شد، ولی با وجود لیاقت و مهارت و تجربه طولانی در مصاحبت با شاه، نمی‌توانست جای علم را بگیرد و مانند او با شاه محرم و صمیمی باشد. انتصاب او به وزارت دربار بیشتر به جبران از دست دادن مقام نخست‌وزیری، و نوعی تسلای خاطر و نه ارتقاء مقام تلقی شد. خیلی‌ها در آن موقع گفتند که شاه با انتصاب هویدا به مقام وزارت دربار مرتکب اشتباه شده است، زیرا باقی ماندن هویدا در سطح بالای حکومت، از تأثیر برکناری او از مقام نخست‌وزیری می‌کاست و نظر شاه را از این تغییر، که نشان دادن یک تحول اساسی در کشور و قطع ارتباط با گذشته بود، خنثی می‌کرد. اگر شاه بکلی هویدا را از صحنه خارج می‌نمود مردم بیشتر پذیرای یک تغییر واقعی در سیاست کشور می‌شدند...»^{۱۰۵}

حکومت آموزگار از همان آغاز با مشکلات بزرگی روبرو بود، که حضور هویدا در صحنه، آن‌هم در مقام مهم وزارت دربار، مهمترین آن به‌شمار می‌رفت. هویدا که همیشه آموزگار را رقیب بالقوه‌ای برای خود می‌دانست، هرگز نسبت به او نظر مساعدی نداشت و با عواملی که در دوران نخست‌وزیری برای خود در مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی گماشته بود، از همان آغاز کار با استفاده از فضای باز سیاسی که در کشور به‌وجود آمده بود، به تحریک علیه آموزگار پرداخت. از سوی دیگر نیمی از وزیران کابینه، که منتخب آموزگار نبودند، و در رأس آنها هوشنگ انصاری وزیر امور اقتصادی و دارائی، با سیاست جدید اقتصادی دولت هماهنگی نداشتند و بعضی از آنها هنوز از هویدا فرمان می‌بردند.

۱۰۵- غرور و سقوط. بقلم آنتونی پارسونز. مترجم محمود طلوعی. انتشارات هفته...

سیاست ریاضت اقتصادی آموزگار و جلوگیری از ریخت و پاش‌های گذشته نیز از سوئی موجب رکود و بیکاری، و از سوی دیگر موجب نارضائی کسانی شد که از اوضاع گذشته منتفع می‌شدند. تلاش دولت برای کنترل قیمت‌ها و متوقف ساختن رشد نرخ تورم اصناف و بازاریان را علیه دولت شوراند و قطع مستمری عده کثیری که از محل بودجه سری نخست‌وزیری و سایر دستگاه‌های دولتی استفاده می‌کردند، و غالباً اشخاص بی‌نیاز و بانفوذی بودند موج مخالفت با دولت را تقویت کرد. انتقاد از دولت از صفحات روزنامه‌ها به مساجد و منابر کشیده شد و حتی آندسته از روحانیونی که در گذشته به «آخوندهای دولتی» یا درباری شهرت داشتند ملاحظاتی گذشته را کنار گذاشته و زبان به انتقاد گشودند.

در این میان یک اشتباه بزرگ، از سوی فرح و اطرافیان او، ضربه کاری و جبران‌ناپذیری به دولت و رژیم وارد ساخت. فرح، همانطور که قبلاً اشاره شد، در زمان تحصیل در پاریس تمایلات کمونیستی داشت و احسان طبری از رهبران سابق حزب توده، نخستین بار در کتاب «کژراهِ» خود ارتباط او را با حزب توده در دوران دانشجویی فاش ساخت. فرح پس از ازدواج با شاه و احراز عنوان ملکه ایران، مدتی افکار گذشته خود را رها کرده بود، و یا برای حفظ موقعیت خود به آن تظاهر نمی‌کرد، تا اینکه بعد از گذشت سالها و بدین آوردن ولیعهد و فرزندان دیگری برای شاه، که جای پای خود را در دربار محکم کرده بود دوستان دوران تحصیل را بدور خود جمع کرد و چپ‌گرایی را از سر گرفت. البته چپ‌گرایی فرح بی‌شبهت به شیوه‌های علم در جلب کمونیستهای سابق نبود و شاه هم از این برنامه‌ها که با برنامه‌های «انقلاب سفید» او تطبیق می‌کرد و بیشتر «چپ‌نمائی» بود تا چپ‌گرایی، استقبال می‌نمود و بر این باور بود که با اتخاذ این سیاست طبقه جوان و تحصیل کرده را بیشتر بسوی خود جلب خواهد کرد. اما فرح در سالهای آخر، از چپ‌گرایی به نوگرایی لغزید، و برنامه‌های جشن هنر شیراز، که بهیچوجه با فرهنگ ملی و سنن و آداب ایرانی سازگار نبود، حاصل این نوگرایی بود. کارگردان این برنامه‌ها رضا قطبی، پسر دایی فرح و مدیرعامل رادیو تلویزیون دولتی ایران بود، که او هم مانند فرح گرایش‌های چپی داشت و رادیو تلویزیون را به کانون اصلی فعالیتهای گروههای چپ مبدل کرده بود.

جشن هنر شیراز در سال ۱۳۵۶، در شرایطی برگزار شد که گرایش‌های مذهبی

در جامعه اوج تازه‌ای یافته و روحانیون گروه‌های متشکلی بوجود آورده بودند. بین بازاریان و روحانیون اتحاد محکمی برقرار شده بود و کمک‌های مالی بازار به محافل روحانی، امکانات وسیعی برای توسعه فعالیت آنها و گسترش ارتباط آنها با خارج از کشور فراهم آورده بود. درباره یازدهمین جشن هنر شیراز که در چنین جوی برگزار شد نقل خاطرات پارسونز سفیر انگلیس در ایران در اواخر سلطنت شاه، و نظریات او درباره یازتاب این جشن‌ها کافی به نظر می‌رسد. پارسونز که خود ناظر صحنه‌هایی از این جشن بوده می‌نویسد:

«فستیوال بین‌المللی هنری شیراز (جشن هنر شیراز) که سالانه برگزار می‌شد از آغاز به علت نوآوری‌ها و نمایشاتی که با روحیات جامعه سنتی ایرانی تطبیق نمی‌کرد موجب تضادها و مباحثاتی شده بود. از جمله نمایشات مسخره‌ایکه من از این جشن‌ها بیاد دارم صحنه‌ای از نمایش رقاصان برزیلی بود که در حین رقص سر مرغ‌های زنده را با دندان جدا می‌کردند، یا نمایشی از هیجان و از خودبیخود شدن مردم در حال عزاداری، که بی‌شبهت به مراسم تعزیه نبود و نشان دادن آن در یک کشور مسلمان بهیچوجه تناسبی نداشت. جشن هنر شیراز در سال ۱۹۷۷ از نظر کثرت صحنه‌های اهانت آمیز به ارزش‌های اخلاقی ایرانیان از جشن‌های پیشین فراتر رفته بود. بطور مثال یک شاهد عینی صحنه‌هایی از نمایشی را که موضوع آن آثار شوم اشغال بیگانه بود برای من تعریف کرد. گروه تاتری که این نمایش را ترتیب داده بودند یک باب مغازه را در یکی از خیابانهای پر رفت و آمد شیراز اجاره کرده و ظاهراً می‌خواستند برنامه خود را بطور کاملاً طبیعی در کنار خیابان اجرا کنند. صحنه نمایش نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده‌رو مقابل آن بود. یکی از صحنه‌هایی که در پیاده‌رو اجرا می‌شد تجاوز به عنف بود که بطور کامل (نه بطور نمایشی و وانمود سازی) بوسیله یک مرد (کاملاً عریان یا بدون شلوار - درست بخاطر ندارم) با یک زن که پیراهنش بوسیله مرد متجاوز چاک داده می‌شد، در مقابل چشم همه صورت می‌گرفت. صحنه مسخره پایان نمایش هم این بود که یکی از هنرپیشگان اصلی نمایش، باز هم در پیاده‌رو، شلوار خود را کنده هفت تیری در پشت خود می‌گذاشت و به این ترتیب تظاهر به انتخار می‌کرد. واکنش مردم عادی شیراز، که ضمن گردش در خیابان یا خرید از مغازه‌ها با چنین صحنه مسخره و تنفرانگیزی روبرو می‌شدند معلوم است، ولی موضوع به شیراز محدود نشد و طوفان اعتراضی که علیه این نمایش برخاست به مطبوعات و رادیو تلویزیون هم رسید. من

بخاطر دارم که این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم که اگر چنین نمایشی بطور مثال در شهر «وینچستر» انگلستان اجرا می‌شد، کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم بدر نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت...

«بازتاب سیاسی چنین واقعه‌ای در هر زمان بد بود، چه برسد به شرایط آنروز ایران، که در کنار هیجانات سیاسی، نشانه‌هایی از اوج گرفتن احساسات مذهبی مردم و گرایش به سنن مذهبی در سراسر کشور به چشم می‌خورد. در ماه اکتبر (مهر ۱۳۵۶) در دانشگاه تهران تشنجاتی بر سر عدم مراعات شعائر مذهبی روی داد که احتمالاً واکنشی در برابر جشن هنر شیراز بود. دانشجویان دختر که پوشش نامناسبی داشتند مورد تهدید قرار گرفتند و به‌عنوان اعتراض به اختلاط دانشجویان دختر و پسر در رستوران و کافه‌تریای دانشگاه اعتصابی صورت گرفت. من خود بخاطر دارم که در ماه نوامبر همان سال وقتی برای ایراد نطقی در یک سمینار به دانشگاه شیراز رفتم شش دانشجوی دختر را دیدم که در اواسط جلسه با چادر سیاه وارد سالن شدند و در کنار هم در ردیف عقب نشستند. آنها تا پایان سخنرانی ساکت نشستند، ولی حرکت آنها حالت اعتراض داشت. در بازگشت به تهران در هواپیما موضوع را با یکی از اساتید دانشگاه اصفهان که در سمینار شیراز حضور داشت در میان گذاشتم. او به من گفت که در چند ماه گذشته شاهد افزایش چشمگیر گرایش مذهبی در میان دانشجویان دانشگاه اصفهان بوده است. استاد مذکور افزود که چون در محوطه دانشگاه زندگی می‌کند در این اواخر شاهد برگزاری مراسم متعدد نماز و دعای جمعی از طرف دانشجویان در فضای باز بوده است. من از او سؤال کردم این پدیده را چگونه تفسیر می‌کند؟ او گفت که این امر نتیجه نفوذ دانشجویان وابسته به گروههای رادیکال اسلامی در دانشجویان جدیدی است که بر اثر رشد و توسعه دانشگاهها، از شهرهای کوچک و حتی دهات اطراف اصفهان به شهر آمده‌اند. مشاهده وضع زندگی مردم و پوشش زنها در اصفهان آنها را شوکه کرده و برای رهائی از این هیجانات به مذهب پناه برده‌اند. استاد دانشگاه اصفهان افزود که البته فعالین گروههای مذهبی در گرایش دانشجویان تازه بطرف مذهب نقش مؤثری دارند و اجتماعات مذهبی آنها بتدریج جنبه سیاسی پیدا می‌کند.

«من بعداً اطلاعات بیشتری درباره گرایش‌های مذهبی در دانشگاههای تهران بدست آوردم. موردی که بخاطرم می‌آید مربوط به دانشگاه صنعتی تهران است که در آن موقع دانشگاه آریامهر نام داشت. یکی از اساتید این دانشگاه به من گفت که

براساس یک بررسی آماری، ۶۵ درصد دانشجویان این دانشگاه تمایلات مذهبی دارند، بیست درصد کمونیست یا متمایل به چپ هستند و باقیمانده دانشجویان هم که ظاهراً بیطرف هستند در صورت بروز اختلاف به گروههای مذهبی می‌پیوندند...»^{۱۰۶}

افتضاحات جشن هنر شیراز در مساجد و منابر مورد بحث قرار گرفت و مطبوعات هم که آزادی عمل بیشتری در بحث و انتقاد پیدا کرده بودند برای اولین بار به نحوه برگزاری این جشن‌ها و برنامه‌های مبتذل آن حمله کردند. در اواسط مهرماه ۱۳۵۶ نوار یکی از سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی در نجف که در آن به جشن هنر شیراز اشاره شده بود در تهران پخش شد. در پایان این سخنرانی که درباره مسائل فقهی و حکومت اسلامی است به اوضاع ایران اشاره شده و آمده است:

«... شما وقتی اوضاع مملکت خودمان (ایران) را ملاحظه می‌کنید، شکاف بین دولت و ملت طوری است که وقتی انشاءالله این دستگاه و دولت ساقط شد همه چراغان خواهند کرد، و نمی‌دانید که این جشن و چراغان چقدر باشکوه خواهد بود... چرا؟ برای اینکه اینها از مردم جدا هستند و کاری به مردم ندارند. کار دارند، اما کارشان ظلم و تعدی و اشاعه فحشاء است. شما نمی‌دانید اخیراً چه فحشائی در ایران شروع شده است. شما اطلاع ندارید. فحشائی که در ایران شروع شده و در شیراز عمل کردند و می‌گویند در تهران هم بناست عمل شود گفتنی نیست! و کسی هم حرف نمی‌زند. با این همه فحشاء آقایان ایران هم حرف نمی‌زنند و من نمی‌دانم چرا حرف نمی‌زنند؟! آیا این آخرش هست یا از این هم بالاتر دارد که در بین جمعیت و انظار مردم اعمال جنسی را نمایش بدهند و نفسشان هم درنیامده است. برای کجا گذارده‌اند؟ چه وقت می‌خواهند صحبتی بکنند و حرفی بزنند و اعتراضی بکنند؟

«خوشمزه این است که از طرفی با رضایت و اذن خود سازمانها؛ خود دولت و خود آن مرد (شاه) این اعمال انجام می‌شود. بی‌اذن آنها مگر امکان دارد همچون فحشائی واقع شود، و از طرف دیگر روزنامه‌های خود را وادار می‌کنند که انتقاد کنند کار قبیحی بوده، کار وقیحی بوده... تا در آنجا (شیراز) به چشم مردم بخورد و از این طرف به گوش مردم برود. تا قدری آرام بشوند و مقداری از آتشها خاموش شود و مردم را تخدیر کنند، و درضمن بقیه مردم ایران را هم از این عمل مطلع کرده

باشند...»^{۱۰۷}

در اواخر مهرماه ۱۳۵۶ مجموعه سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی در باب ولایت فقیه، که اصول نظریات ایشان درباره حکومت اسلامی در آن بیان شده است در تهران انتشار یافت. عنوان روی جلد کتاب «نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء» بود که تحت شماره ۱۰۵۲ مورخ ۵۶/۷/۳ در کتابخانه ملی ثبت شده و در تیراژ وسیعی انتشار یافت. در این کتاب، که بعداً تحت عنوان «ولایت فقیه» تجدید چاپ شد آیت‌الله خمینی به صراحت مخالفت خود را با حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی اعلام داشته و نظریات خود را درباره حکومتی که باید جانشین رژیم سلطنتی بشود بیان کرده‌اند. قسمتی از این کتاب را عیناً، از همان چاپ اول آن که در مهرماه سال ۱۳۵۶ منتشر شده است نقل می‌کنیم:

...وقتی که می‌خواستند در اوائل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند مجموعه حقوقی بلژیکیها را از سفارت بلژیک فرض کردند و چند نفری - که من اینجا نمی‌خواهم اسم ببرم - قانون اساسی را از روی آن نوشتند و نقائص آنها از مجموعه‌های حقوقی فرانسه و انگلیس باصطلاح ترمیم نمودند، و برای گول زدن ملت بعضی احکام اسلام را ضمیمه کردند. اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و بخورد ملت ما دادند. این مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به سلطنت و ولایعهدهی و امثال آنست کجا از اسلام است؟ اینها همه ضداسلامی است و ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و ولایعهدهی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده و بساط آنرا در صدر اسلام در ایران و رم شرقی و مصر و یمن برانداخته است... سلطنت و ولایعهدهی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهدا (ع) برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرمود و شهید شد. برای اینکه زیر بار ولایعهدهی یزید نرود و سلطنت او را به رسمیت نشناسد قیام فرمود و همه مسلمانان را به قیام دعوت کرد. اینها از اسلام نیست. اسلام سلطنت و ولایعهدهی ندارد...

صفحات ۱۲ و ۱۳

۱۰۷- پیام انقلاب (مجموعه پیامها و بیانات امام خمینی). ناشر پیام آزادی - ۱۳۶۰ - جلد

اول. صفحه ۱۸۰.

تحمیل قوانین بیگانه بر جامعه اسلامی، منشاء گرفتاریها و مشکلات بسیار شده است. اشخاص مطلعی که الان در عدلیه هستند از قوانین دادگستری و طرز کار آن شکایتها دارند... قوانین فعلی دادگستری برای مردم جز زحمت، جز بازماندن از کار و زندگی، جز اینکه استفاده‌های غیر مشروع از آنها بشود نتیجه‌ای ندارد و کمتر کسی به حقوق حقه خود می‌رسد... دعوائی که آنوقتها فاضی شرع در ظرف دو سه روز حل و فصل می‌کرد، حالا در بیست سال هم تمام نمی‌شود. در این مدت جوانان، پیرمردان و مستمندان باید هر روز صبح تا عصر به دادگستری بروند و در راهروها و پشت میزها سرگردان باشند. آخرش هم معلوم نمی‌شود که چه شد. هرکدام که زرنکتر و برای رشوه دادن دست و دل بازتر باشند کار خود را به ناحق هم که شده زودتر پیش می‌برند، و گرنه تا آخر عمر باید بلاتکلیف و سرگردان بمانند...

گاهی در کتابها و روزنامه‌هایشان می‌نویسند که «احکام جزائی اسلام احکام خشنی است!» حتی یک نفر با کمال بی‌آبرویی نوشته بود «احکام خشنی است که از اعراب پیدا شده است، این خشونت عرب است که اینگونه احکام را آورده است». من تعجب می‌کنم اینها چگونه فکر می‌کنند؟... شارب‌الخمیر را هشتاد تازیانه بزنند خشونت دارد، اما اگر کسی را برای ده گرم هروئین اعدام کنند خشونت ندارد؟! در صورتیکه بسیاری از این مفاسد که در جامعه پیدا شده از شرب خمر است. تصادفاتی که در راهها واقع می‌شود، خودکشیها و آدم‌کشیها بسیاری از آنها معلول شرب خمر است. استعمال هروئین می‌گویند بسا از اعتیاد به شرب خمر است. معذک اگر کسی شراب بخورد اشکالی ندارد، چون غرب این کار را کرده است. لذا آزاد می‌خرند و می‌فروشند. اگر بخواهند فحشاء را که شرب خمر یکی از واضح‌ترین مصادیق آنست جلوگیری کنند و یک نفر را هشتاد تازیانه بزنند یا زناکاری را صد تازیانه بزنند، یا محصنه یا محصن را رجم کنند و امصیبتاست! ای وای که چه حکم خشنی است و از عرب پیدا شده است! در صورتیکه احکام جزای اسلام برای جلوگیری از مفاسد بزرگ آمده است. فحشاء که تا این اندازه دامنه پیدا کرده که نسلها را ضایع و جوانها را فاسد و کارها را تعطیل می‌کند همه بدنبال همین عیاشی‌هایی است که راهش را باز کردند و به تمام معنی دامن می‌زنند و از آن ترویج می‌کنند. حال اگر اسلام بگوید برای جلوگیری از فساد در نسل جوان یک نفر را در محضر عموم شلاق بزنند خشونت دارد؟...

استعمارگران به نظر ما آورده‌اند که «اسلام حکومتی ندارد! تشکیلات حکومتی ندارد! بر فرض که احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است!» واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمانان از سیاست و اساس حکومت. این حرفه با معتقدات اساسی ما مخالف است. ما معتقد به ولایت هستیم و معتقدیم که پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند و تعیین هم کرده است. آیا تعیین خلیفه برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد. خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد، همه احکام را در کتابی می‌نوشتند و دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه عقلاً لازم است خلیفه تعیین کنند برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد...

به همین جهت اسلام همانطور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه مجریه قوانین هم هست... در زمان رسول اکرم (ص) اینطور نبود که فقط قانون را بیان و ابلاغ کنند، بلکه آنرا اجرا می‌کردند. رسول‌الله (ص) مجری قانون بود، مثلاً قوانین جزائی را اجرا می‌کرد، دست سارق را می‌برید، حد می‌زد، رجم می‌کرد. خلیفه هم برای این امور است. خلیفه قانونگذار نیست. خلیفه برای اینست که احکام خدا را که رسول اکرم (ص) آورده اجرا کند. اینجاست که تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره لازم می‌آید... مبارزه در راه تشکیل حکومت اسلامی لازمه اعتقاد به ولایت است... توجه داشته باشید که شما وظیفه دارید حکومت اسلامی تأسیس کنید. اعتماد به نفس داشته باشید و بدانید که از عهده این کار برمی‌آید... از جنجال چند نفر غرب‌زده و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به خود راه ندهید...

صفحات ۲۰ تا ۲۳

سنت و ربه پیغمبر اکرم (ص) دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است. والی به اطراف می‌فرستاده، به قضاوت می‌نشسته و قاضی نصب می‌فرموده، سفرائی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده، معاهده و پیمان می‌بسته، جنگ را فرماندهی می‌کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است. ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا حاکم تعیین کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می‌کند به این معنی است که